

### درباره جریان حاکم بر سازمان مجاهدین خلق ایران (15) - "تیف" و برشی از "درون" 3

توضیحی بر سوالی درباره تیف و آمریکا و ... :

- در این نوشته های اخیر موضوع تحلیل "آمریکا" نیست، بحث "آمریکا سنیزی" هم نیست و اساسا موضوع بحثها خارج از این دایره است. موضوع ابتدائا بر سر "دروغ و فریب" بودن طرح سرنگونی رژیم است که همچون همیشه دروغی بیش نبوده و جز فریبکاری و ریختن خون برای ادامه حیات حاکمیت ننگین شازده چیز دیگری نبود.... و سپس در شرایط جدید پیش آمده، نشان دادن اینکه بعد از سقوط صدام امکان خروج از عراق کاملا وجود داشت و همه چیز و همه کس حکایت از این داشت و هیچ چاره ای هم جز این نبود(در چند نوشته توضیح داده ام).

موضوع بعدی بر سر این بود که حال که بهر دلیلی از عراق خارج نشدیم، نیازی به "مزدوری" آمریکا نبود. ما نه قصد در افتادن با آمریکا را داشتیم و نه کاری بر علیه آنان انجام دادیم، سلاحهایمان را هم دو دستی تقدیم کردیم، لذا هیچ تهدیدی از طرف آمریکا بر علیه ما وجود نداشت. کاملا امکانپذیر بود با رابطه ای معقول و منطقی با همه طرفها(آمریکا، عراق و سازمان ملل) راه حلی مسالمت آمیز پیدا کرده و موضوع خروج از عراق را در کانالهای قانونی آن پیگیری نمود، شیوه کاری که بگفته همه از سازمان ملل گرفته تا آمریکا و تا حکومت عراق، حتی اگر امروز هم دنبال شود به نتیجه خواهد رسید... اما شازده تلاش کرد تا در یک معامله کثیف (ماندن در عراق در برابر جاسوسی و جمع آوری اطلاعات برای آمریکا)، صحنه را عوض کرده و برای جلوگیری از بازگویی آنچه در این سالیان در تشکیلات گذشته و افشاء آنها می توانست بطور کامل ماهیت این فرد و جریان را رو کند، تلاشی ننگینی بعمل آورد تا افراد را در آنجا نگه داشته و آنطور که در تمام این سالیان شاهد بودیم نه تنها مانع خرویشان شود، که با انواع لطائف الحیل زمینه ساز مرگ آنها و "پا کردن رد پاها" بشود.

تصمیم نهایی شازده این است که این داستان را بصورتی ترازیک به اتمام برساند تا در سایه آن اصل ماجرا را بپوشاند. کشته شدن افراد برای او کمال مطلوب است او همواره بر روی چنین خونهایی به حیات اش ادامه داده، حتی اصلا بعید نمی دانم برای فرار از پاسخگویی و بی آبرویی، بلایی بسر خودش هم بیاورد. اینکه گاه و بیگاه این نغمه را به اشکال گوناگون ساز میکنند و دیگران را متهم می نمایند که قصد جان بی ارزش او را دارند، باز از ذات خبیث این جرثومه ناشی میشود... این ویژگی تمام دیکتاتورهای عالم بوده و هست، آنها بسیار ضعیف تر و شکننده تر از این هستند تا توان روبرویی با اعمال گذشته خود را داشته باشند و...

در رابطه با موضوع اخص "تیف" بحث این است که در تمام این سالیان، شازده تلاش کرد که در محدوده هواداران این جریان، استقرار دم و دستگاهش در اشرف را عین مبارزه، پاک و انقلابیگری نشان داده و تیف را مظهر خائنین و پناه آورندگان به آمریکا بنمایاند. در حالی که داستان دقیقا بعکس بود و تمامی فاکنها و واقعیت بصورت کامل بیانگر این واژگونی بوده و هست که در ادامه بحث بیشتر روشن خواهد شد.

همچنین بحث بر سر این نیست که افراد در رنج و زحمت شرایط تیف قرار بگیرند، تمام تلاش ما نجات آن افراد است. آنکس که موجب تمامی این رنجها و کشتارها شده(که کاملا قابل اجتناب بود) شازده بوده است و بس.

حال با اوصاف فوق، فهم گنه سیاست و شگرد شازده در تمامی این 33 سال کار دشواری نیست. همه آنرا در یک اصطلاح ساده می توان خلاصه کرد: "سیاست آید آید آید". داستان را بی شک همه میدانند، دزدی شیئی را دزدیده و در حال فرار بود و مردم با فریاد "دزد را بگیر" دنبال او. جناب دزد هم برای خلاصی از این وضعیت و در حالی که با دستشان جلوی خود را نشان میداد فریاد میزد دزد را بگیر، گویا که دزد کسی دیگری در جلوی اوست.... دیگر "دروغگویی" ذات این جریان شده است. باز هم تکرار میکنم که دروغگویی با تک تک سلولهای این جریان عجین شده است. کلامی راست از آنها نخواهید شنید. هر چه هست فریب و تصنع و خودخواهی است. همه حقیقت را فقط با لحظه ای تأمل می توان دریافت.

واقعیت این است که شازده با تمام سیاستها، اعمال و رفتارش در تمامی این سالیان، شش دانگ در خدمت رژیم و عملا کمکار تثبیت موقعیت او بوده و هست و گاه و بیگاه هم موس موس درخواست رابطه به درگاه آخوندهای حاکم را بعمل می آورد... و سپس برای پرده پوشی آن، با یک دغلکاری لو رفته و با اشاره به چند نفر از قربانیان جنایات خودش که مرزشان با رژیم را بهم ریخته اند، تلاش میکند آنها را "دزد" نشان دهد... در مورد تیف هم به همین ترتیب. این دم و دستگاه شازده بود که اول بزرگترین "کثافتکاری سیاسی" را با آمریکاییها ببار آوردند و ثانيا با اعمال وحشیانه ترین رفتارها و بر خوردها، عده ای را مستقیما بدامن رژیم پرتاب کردند و بعد فریاد "آید آید" سر دادند. فهم این قضایا اصلا کار مشکلی نیست با تحقیقی ساده و با شاخص ها و معلوماتی که در یادداشتها ذکر کرده ام براحتی می توان به این حقایق دست یافت.

- این مجموعه یادداشتها بسیار خلاصه و فشرده هستند، همچنین نوشته ها بیکدیگر مربوط می باشند. لذا برای آشنایی بهتر با مطالب، ضروری است تأمل بیشتری صورت بگیرد

و نکته آخر:

- "آمریکا" اصلا پدیده واحدی نیست، تفاوت زیادی بین مردم و حکومت و ارتش وجود دارد. بطور خاص ارتش اساسا وسیله اعمال هژمونی بوده و هست... کفایت به نقش آن در سایر کشورها نگاهی بیندازید... در یک نمونه کوچکتر، اگر کسی از نزدیک شاهد ماجراهایی که شرح داده و میدهم بوده باشد، برداشتی بسیار متفاوت پیدا خواهد کرد و معنای آن نمونه های بزرگتر و تجاوزات امپریالیستی را نیز درک خواهد کرد.

### داستان فرار ملکه (زن سازده) و خرمردندی های بعدی:

مدتی بعد از اینکه آنها از آسیاب افتاد و اوضاع سر و سامانی گرفت و بویژه سایه آمریکا بر سر ما گسترش یافت! و شورای رهبری همچنان هذیانهای "مسلح شدن مجدد توسط سلاحهای غربی و آمریکایی" را بلغور میکردند، در ظهر یک روز گرم تابستان خواهر... به من و احمد حنیف نژاد اطلاع داد که به محل کارش برویم. وارد اتاق که شدیم وی تلاش میکرد خودش را بشدت نگران و آشفته جلوه داده و با لحنی بسیار متملقانه و همراه با جو سازی و با بغض در گلو که تا بحال مشاهده نشده بود!!، بدون هیچ مقدمه ای گفت "خبر رسیده خواهر مریم در پاریس دستگیر شده". ما درست نمی فهمیدیم که وی چه میگوید و گیج شده بودیم، پیش خود فکر میکردیم که چگونه خواهر مریمی که در اشرف است در پاریس دستگیر شده؟! (چرا که همه فکر میکردند سازده و ملکه در اشرف و در مقر خودشان هستند) خواهر و خواهران مربوطه که بخوبی توجیه شده بودند که چه بگویند و چگونه بگویند با همان ظاهر سازی و تشویش و در عین حال زبان نرم و مهربانانه که نشان از عجز و درخواست کمک و یاری از آن می یارید، جزئیاتی از چگونگی دستگیری را توضیح داد و بدون اینکه لحظه ای مکث یا فرصت سوال به ما بدهد گفت که باید هر کاری از دستان بر می آید برای آزادی وی انجام دهیم و ادامه داد که من شما دو نفر را توجیه کردم تا وقتی در نشست عمومی موضوع مطرح میشود هوای کار را داشته باشید و بلافاصله جلسه را ختم کرد.

تمام طرح و برنامه این بود که با یک "پیش دستی" جلسات اطلاع رسانی بشکلی برگزار شود تا کسی نسبت به اصل داستان که فرار "ملکه" بود تمرکز نکرده و سوالی نکند و همه اذهان متوجه دستگیری وی شود. فضا تحت این طرح و برنامه و پنهان کاری نهفته در آن فقط آدم را یاد ضرب المثل "شتر دزدی دولا دولا" می انداخت. جلسه عمومی برگزار شد و داستان دستگیری ملکه در پاریس گفته شد و بدنبال آن تلاش شد تا طبق روال معمول افراد را به پشت میکروفون آورده تا برای حرفهایشان تائیدیه بگیرند، اما کسی از جایش تکان نخورد، انگاری که دشنه ای به قلب تک تک نفرات فرو رفته بود. این برای اولین بار بود که آدمها می فهمیدند آن روی سکه "نمایشنامه سرنگونی" و دورغ بودن همه صحنه سازیها، فرار "ملکه" و علی القاعده سازده می باشد... احساس غبن و خیانت وجود همه را پر کرده بود و انگار با پتک به سر آدمها کوفته میشد.

طی دو سه روز نشست های مختلفی برگزار شد. تمرکز و جهت گیری نشست ها بظاهر روی این متمرکز بود که برای نجات "ملکه" چه باید کرد و تلاش میشد با آوردن افراد پشت میکروفون و فضا سازی همه را به این نقطه برسانند که بصورت مکتوب تقاضای "خودسوزی" بدهند، که البته تیرشان به سنگ خورد. همه بشدت درگیر احساس خیانتی بودند که در حق شان روا شده بود....

نیازی به توضیح نیست که پیدا کردن "راه حل" در بیابانها عراق برای کسی که در پاریس دستگیر شده چقدر مضحک و غیر واقعی است. تمامی صحنه سازیها به این منظور بود که با طرح مساله "راه حل" و نهایتا خود سوزی، تمامی اذهان را از اصل ماجرا (فرار) دور کرده و احساسات افراد را تحریک کنند.

چند روز بعد وقتی متوجه شدند که نمی توانند افراد را فریب بیش از این فریب داده و قضیه را به این سادگی ماستمالی کنند، تلاش کردند با یک داستان سرایی ( "هواداری از یکی از شهرهای فرانسه نامه نوشته و گفته شرم بر من که من در قید حیات باشم و ملکه در زندان باشد...") واژه "شرم" را بر سر زبانها بیندازند به این معنی که "آیا شما شرم نمی کنید که اینجا راحت و آسوده نشسته اید و خواهر مریم به زندان افتاده و هر لحظه در خطر مرگ یا دیپورت به ایران قرار دارد!!؟؟ بیعبارت دیگر یا ترجمه سلیس تر اینکه: «آیا شما شرم نمیکنید که بر سر مواضعتان برای سرنگونی ایستاده اید و رهبرانانتان به پاریس و اردن فرار کرده اند!!؟؟ اگر کسی می خواهد معنای وقاحت را درک کند، اینجا همانجاست.

رهبران عقیدتی! علیرغم هزار وعده و وعید برای انجام عملیات سرنگونی، در لحظه موعود جاخالی داده و به فرنگ فرار کرده و حال از نیروهای باقیمانده در صحنه میخوانند که شرم کنند! واقعا که زهی بی شرمی!

... خوب است هر کس خودش را در چنین صحنه ای تصور کرده و آنگاه ببیند که چه احساسی به او دست میدهد.

اما وقاحت این جریان تمامی ندارد. همانطور که بسیاری مطلع هستند، دامنه جنایات به پاریس و شهرهای اروپا کشانده شد:

چون با دستگیری ملکه، داستان فرار بر ملا شد و بویژه در درون تشکیلات با واکنش بسیار منفی و خشم آلودی مواجه شده بود، شازده برای تحت الشعاع قرار دادن اصل ماجرا (فرار) فرمان "خودسوزی" را صادر کرده بود و همانطور که میدانید متأسفانه عده ای دست به این کار زدند. این فرمان ضد انسانی در حالی صادر شد که اولاً هیچ اتفاق مهمی رخ نداده بود، پلیس فرانسه بخاطر اعمال بزهکارانه (پولهای "کثیف" و ورود و خروجهای غیر قانونی به فرانسه و ...) ملکه را بازداشت کرده بود و بالاترین احتمال این بود که داستان به دادگاه کشیده شده و مجازاتهایی تعیین شود (که در عالم واقع همینطور هم شد) و مطلقاً هیچ تهدید جانی یا دیپورت و امثالهم در کار نبود. بنابراین تا آنجا که به موضوع بزهکاری بر می گشت مطلقاً دلیلی برای واکنشی در حد خودسوزی وجود نداشت. تمامی ماجرا و طرح کاملاً حسابشده و سازماندهی شده خودسوزی ها، فقط و فقط برای تحت الشعاع قرار دادن ماجرا "فرار" بود و بس. طرحی که مشاهده کردید در منطقه و در اروپا به اشکال گوناگون دنبال میشد.

تاکتیک «فرار به جلو» تاکتیکی است که شازده همیشه از آن بهره برده و عموماً هم در آن موفق بوده است. رمز موفقیت اش در بکار بردن این تاکتیک به این بازمی گردد که حاضر است بی محابا از کیسه دیگران بهای سنگین و خون بپردازد. و روشن است که وقتی پای خون و جان و امثالهم به میان بیاید، دیگر کسی در بند سایر مسائل نخواهد بود...

تصورش را بکنید در آنروزهایی که در نقاط مختلف اروپا افراد خود را به آتش میکشیدند، آیا مجالی برای این باقی می ماند که کسی بخواهد از فرار ملکه سوالی کند؟... این مثال را خود شازده بارها در نشست با فرماندهان میزد و تشریح میکرد، میگفت: فرض کنید که الان ما در حال برگزاری نشست یا صحبت هستیم اگر بناگهان صدای مشاجره ای را در بیرون بشنویم آیا قادر خواهیم بود به بحث خود ادامه دهیم؟ مطمئناً خیر، توجه همه به آن صدا و مشاجره جلب میشود و همه بدنبال آن ماجرا روانه خواهند شد.

آری، او همانند رژیم، بسیار خوب از این تاکتیک استفاده کرده و میکند و مهمتر اینکه مرتباً با صحنه سازی و بامبولهای جدید، همیشه آتش این "حواس پرتی ها" را زنده نگه میدارد و هنوز یکی تمام نشده دیگری را شروع میکند. به این ترتیب اگرچه بسیاری دست او را خوانده و از این جریان جدا شده اند، اما باز توانسته برای سالیان اذهان عده ای را با این فریبکاریها مشغول نماید. نمونه چنین کارهایی بسیار بسیار زیاد است که نیاز به بحثی و لیستی! جداگانه دارد.

... به اشرف بازگردیم. چند روز بعد از افشای فرار ملکه و تلاش برای پوشاندن اصل داستان، طراحان ضد انقلابی تلاش کردند با براه انداختن "نمایشنامه" بزرگتری باز شانس خود را برای بلندتر کردن لیست داوطلبان خودسوزی بیازمایند. لذا اعلام کردند که برای همبستگی با خارجه و افرادی که دست به خود سوزی زده اند، کلیه افراد امشب باید در خیابان 100 (خیابان اصلی قرارگاه اشرف) تجمع کرده، به شعار دادن پرداخته و با اهالی خارجه اعلام همبستگی نمایند. .... هنگام غروب کلیه افراد شمع بدست در خیابان 100 تجمع کردند، از پشت بلندگو شعارهایی داده میشد تا افراد تکرار کنند اما واکنش ها بسیار ضعیف بود... داستان آنقدر مفتضح و بی آبرو شد که خواهران شورای رهبری بعنوان صحنه گردان تجمع، شروع به فحاشی به افراد کردند. در قسمتی که خود من حضور داشتم، فهیمه اروانی با عصبانیت فریاد میکشید: ای برادران بی شرف، خواهر مریم در زندان است و افرادی در حال خود سوزی هستند و شما حتی حاضر نیستید شعار بدهید، ای بی غیرتها ای بی ناموسها...

بعد از این جریانات، طبق معمول به زور و ضرب تشکیلاتی، "پرورژه خوانی" (نوشتن مطالبی بر علیه خود) براه افتاد و همه باید در قالب نوشته و گزارشات ثابت میکردند که "بی شرف" هستند و...

شاید بد نباشد در اینجا به توضیح نکته ای بپردازم. در همه سیستم ها و نظامات و در اینجا سازمانهای نظامی، حفاظت از فرماندهان یک امر شناخته شده می باشد و کسی منکر آن نمی باشد. اما در تمامی موارد فوق و سایر مواردی که توضیح داده ام اصلاً موضوع از این جنس نبوده و نیست. بلکه افراد خود را با مثنی دروغ و فریبکاری و خیانت رویرو میدیدند و لذاست که چنان واکنش هایی نشان میدادند... و یا زمانی که افراد به آگاهی دست پیدا میکنند و یا از این جریان جدا میشوند، چنان واکنش هایی نشان میدهند که در هیچ گروه سیاسی دیگری وجود ندارد. این نیز خود بحث جداگانه ای است و فراوان میتوان درباره آن نوشت و اندیشید.

درس آموختگان مکتب گوبلز به این همه دروغ و فریب اکتفا نکرده، دست پیش گرفته تا عقب نیفتند. لذا هر ساله مراسمی بیاد آن "فرار" دستجمعی و ذلت بار برگزار کرده و بجای یاد آوری و بزرگداشت!! آن "فرار بزرگ"، داستانی بنام "کودتای نافرجام"!! را علم کرده اند. همانطور که فوقا اشاره کردم جریان دستگیری ملکه و عده ای دیگر، بخاطر مجموعه بز هکاری های این باند دغلكار بویژه در جریان فرارشان از عراق و ورودشان به فرانسه بود. اتهام آنها همانطور که در اسناد دادگاه آمده مسائلی مربوط به جعل اسناد و پاسپورت های تقلبی و شستشوی پول های کثیف و سایر اعمال غیر قانونی بود و به هر دری زدند تا داستان فرار را تحت الشعاع قرار دهند، کاری که در طول تاریخ بنی بشر در قالب های مختلف فراوان انجام شده و عامل استحمار توده مردم شده است... اما اگر کمی روی واژه ها دقت کنید حتما خنده تان میگیرد: "کودتا" "نافرجام". این جریان در عالم دنکیشوتی خود تلاش میکند با بکار بردن یک سری کلمات دهن پر کن خود را بزرگ و در ابعاد یک دولت و ملت و کشور نشان دهد. آخر در دهی در حومه شمالی پاریس و در خانه ای چند تبهکار را همراه با اسناد جعلی و چند میلیون پول "کثیف" دستگیر کرده اند (و چند نفر دیگر در خانه های دیگر) این چه ربطی به کلمه کودتا دارد، مگر چنین جرائی را در روزنامه ها در صفحات مخصوص "حوادث" و بز هکاری چاپ نمیکنند؟ بعد این افراد را بازداشت کرده و متعاقبا به دادگاه کشانده و برایشان انواع و اقسام جرائم و محدودیت تردد و خروج از شهر و غیره را بریده اند این کجایش "نافرجام" بوده... انجام مکرر چنین اعمالی و بعهده گرفتن نمایندگی لابی صهیونیستی در کارهایشان دیگر حتی آبرو و ارزشی برای آنها در دنیای غرب هم باقی نگذاشته است. روشن است که این بحث ربطی به عملکرد پلیس فرانسه و شیوه عمل آنها ندارد، اما نباید اجازه داد که هر باند تبهکاری خود و اعمالش را در لفافه انقلابیگری ببیچد. اگر چه در اینجا حتی این بحث ها هم مطرح نبود و داستان در حد پوشاندن فضاحت "فرار" بود... و باز بهای همه این تبهکاریها با "جان" افراد و به آتش سپردن آنها پرداخت شد.

این اولین بار نیست که شازده در پی اعمال ننگینش دست به چنین کارهایی میزند، می توان لیستی بلند بالا از آنها ارائه کرد. بعنوان مثال فقط به یکی از آنها اشاره می کنم. ماجرائی بنام "جریان سعادت" در ماههای اول انقلاب، تا مشخص شود که دنیای مالیخولیائی و ذهن پریشان و آکنده از دروغ و فریبکاری و توطئه شازده همواره چنین بوده است: ... فکر میکنم دو سه ماهی بعد از انقلاب، شازده در همان عوالم خود بزرگ بینی و قدرت طلبانه خود تلاش کرد که با شوروی رابطه برقرار کرده و حمایت مادی و معنوی آنها را جلب نماید. او که میدانست چنین اعمالی غیر قانونی و حتی با واکنش های تند مردمی مواجه خواهد شد، سعی نمود از شیوه های پلیسی - جاسوسی و بصورت مخفیانه اینکار را دنبال کند... که نهایتا منجر به دستگیری محمد رضا سعادت (عامل اجرائی این طرح) شد... اما شازده برای پوشاندن این فضاحت که تأثیرات منفی گسترده ای بر روی مردم و بخشی از هواداران سازمان داشت، تلاش کرد با بسیج هواداران و بویژه خانواده اعضاء سازمان (که اساسا بدلیل وابستگی به فرزندان خودشان از این جریان حمایت میکردند) و نشریه و تبلیغات، اذهان را از اصل ماجرا که یک معامله کثیف جاسوسی بود، صرفا به نحوه دستگیری و سپس بد رفتاری با سعادت متمرکز نماید...

مفصل ما وقع را می توانید در اینترنت بخوانید تا بیشتر با اعمال و ذهن کثیف این موجود آشنا شوید.

چون نامی از سعادت بردم، خوب است یادآور شوم که او بویژه بعد از این ماجرا به شناخت و آگاهی جدیدی دست یافت و چنین اعمالی را مورد نقادی قرار داد که بخشی از آن در وصیتنامه اش منعکس است.

جا دارد افرادی که هنوز از این جریان هواداری میکنند، قدری عمیق تر این اعمال را مورد مذاقه قرار دهند. این شیادی بزرگ شازده است که تلاش میکند هر کار و جنایت خود را در پوش مبارزه با رژیم پنهان نماید. بارها گفته ام که این جریان بزرگترین حامی و یاری رسان رژیم بوده و هست. برای آن عده که هنوز در کمند این جریان بوده و انگیزه ای برای مبارزه دارند، راه یافته گی و قدم گذاشتن در مسیر درست مبارزه در گرو شناخت این جریان می باشد. اینکه چشم باز کرده و متوجه شوند این جریان بخشی از "مشکل" است و نه راه حل.

### قرارداد با آمریکا و عراق:

در فاصله سقوط صدام تا زمان امضاء قرارداد که بهر حال موضوعی مهم بود، اصلی ترین کار انجام مصاحبه با ارگانهای مختلف امنیتی آمریکا (اف بی آی، سیا و...) بود. طبق یک روال قانونی، نیروی اشغالگر میخواست

از خلال این مصاحبه ها مطمئن شوم که این افراد از "تروریسم" دست کشیده و باصطلاح آدمهای سر براهی شده اند. از این طرف هم کلیه افراد مفصلا توجیه میشدند که چه پاسخی نرم و نازکی تحویل داده و بیش از آنچه بازجویان انتظار داشتند "خودشیرینی" کرده و در ادامه بصورت کلیشه ای روی ماندن در اشرف اصرار بورزند...

بالاخره بعد از یکسال و نیم نیروی اشغالگر (آمریکا) وضعیت حقوقی "ما" را بمعنای تک تک افراد و نه در قالب گروه یا یک سازمان با شروط زیر و متعهد شدن به قرارداد زیر مشخص نمود:



**HEADQUARTERS**  
MULTI-NATIONAL FORCE - IRAQ  
BAGHDAD, IRAQ  
APO AE 09342-1400

July 21, 2004

Deputy Commander


People of Ashraf  
Ashraf, Iraq

I am writing to congratulate each individual living in Camp Ashraf on their recognition as protected persons under the Fourth Geneva Convention. This determination will assist in expediting the efforts of international organizations in your disposition as individuals in accordance with applicable international law.

You have signed an Agreement rejecting violence and terrorism. This sends a strong signal and is a powerful first step on the road to your final individual disposition.

In our efforts to reach a peaceful future for the people of Camp Ashraf, we will continue to seek the best disposition for each individual and commend you all for your patience and cooperation during this lengthy process.

Very Respectfully,

  
Geoffrey D. Miller  
Major General, US Army  
Deputy Commanding General



لطفاً توافقتنامه زیر را بخوانید. اگر با رعایت این شروط موافق هستید پایین صفحه را امضا کنید.

توافقتنامه

من ..... آگاهانه، مشتاقانه و داوطلبانه وارد این توافقتنامه با نیروهای چند ملیتی - عراق می شوم. من با موارد زیر موافقم:

الف: شرکت در تروریسم و یا حمایت از آن را رد می کنم.

ب: کلیه تجهیزات و تسلیحات نظامی تحت کنترل و مسئولیت ام را تحویل داده ام.

ج: خشونت را رد کرده و بصورت غیرقانونی اسلحه برداشته و در هیچ عمل خصمانه ای دخالت نمی کنم. از قوانین عراق و احکام

مربوطه ی سازمان ملل متحد مادامی که در این کشور اقامت دارم اطاعت می کنم.

متوجه هستم هنگامی که گزینه های با دوام در دسترس باشد من آزاد خواهم بود این کشور را ترک کرده و به میهنم بازگردم.

متوجه هستم که تعدادی از این گزینه ها شامل موارد ذیل هستند: بازگشت به میهنم، پذیرش در یک کشور ثالث، تقاضا از

وزارت مهاجرت برای تمدید اقامت در عراق یا تقاضا از سازمان های بین المللی از قبیل کمیساریای عالی پناهندگان ملل متحد.

موافقت می کنم مادامی که این گزینه ها دنبال می شوند با نیروهای چند ملیتی - عراق همکاری کنم. موافقت می کنم که

همچنان در کمپ اشرف در بازداشت نیروهای چند ملیتی - عراق تا زمانی که این گزینه ها تکمیل شوند بمانم؛ اگر هریک از

شروط این توافقتنامه را نقض کنم تحت تعقیب یا توقیف و مجازات های اجرایی قرار بگیرم. من قول می دهم با دقت مطابق این

توافقتنامه عمل کنم.

طبعاً متن قرارداد حاوی نکات زیادی است که خوب است با دقت مطالعه شود... اما آنچه که بویژه مربوط به بحث ما و شرایط و وضعیت فعلی می باشد، گذشته از خفت و خواری موجود در آن، زیر آب هر "قمیز" در کردنی را نیز میزند:

اولاً بوضوح نشان میدهد که همه افراد بصورت انفرادی در بازداشت بسر می برند و هیچ تفاوتی میان آنها وجود ندارد. اگر چه که در عالم واقعیت، شازده و دم و ستگاهش با پذیر مزدوری و جاسوسی برای آمریکاییها، مفاد قرارداد زیر پا گذاشته شد و تمامی امکانات و خوشرفتناریها نصیب شازده و تمامی فشار و محدودیت و سلول انفرادی و زندان ابوغریب نصیب اهالی تیف شد. حال آنرا مقایسه کنید با تمام دروغپردازیها و تهمت هایی که شازده تلاش دارد نثار اهالی تیف کند.

ثانیاً تعهدات مکرری است که همه برای تبعیت از قوانین عراق داده اند... و آنگاه بامبولها و نقض مکرر قوانین که طی این سالیان شازده و دم و دستگاهش بخاطر منافی که اشاره شد مرتکب شده و در خلال آن بدنبال کشتن دادن افراد بوده و هستند.

متن قرارداد بزبان انگلیسی بود و در آنجا هیچگاه ترجمه فارسی آن ارائه نشد. در همان روز توزیع متن قرارداد در یگانهای مختلف، کسی نمیدانست چه چیزی را امضاء میکند. البته گرفتن امضاء در آن مناسبات کار مشکلی نبود چرا که سالهای سال بود افراد با چشم و گوش بسته و یا تحت فشار و شکنجه همه رقم کاغذی را امضاء میکردند. اینبار هم مثل دفعاتی قبلی افراد را در سالن جمع کرده و پس از توزیع اوراق گفتند این قراردادی است با آمریکاییها که با امضاء آن ما حق قانونی ماندن در عراق را بدست می آوریم و در میان یک جوسازی و عجله کاری تصنعی همه نفرات بر گه ها را امضاء کرده و تحویل دادند. مواردی بود که دو سه نفری در اطراف کسی که مقداری با زبان انگلیسی آشنا بود جمع شده

تا تلاش کنند چیزی از آن سر در آورند که در فضایی که اشاره کردم، همه برگه ها سریعاً جمع آوری و کل داستان در چند دقیقه به اتمام رسید.

بعد از سقوط صدام اگر چه امکان جدا شدن از این جریان وجود داشت، من بخودم گفتم که تا زمان تعیین تکلیف قانونی وضعیت می ایستم که اگر قرار است بلائی بر سر نفرات بیاید مرا نیز شامل شود.... و روزی که متن قرارداد فوق الذکر عرضه شد طی نامه ای کوتاه نوشتم که "من میخواهم بروم، لطفاً به نگهبانی دم در اطلاع دهید تا مانع من نشوند".  
خواهران شورای رهبری چند بار بنزد من آمده و گفتند که چنین چیزی قانوناً امکان ندارد چون ما با آمریکاییها قراردادهایی داریم و کسی نمی تواند از قرارگاه خارج شود و اگر کسی اینکار را بکند مشکلات بزرگی برای ما ایجاد خواهد کرد و... و تنها راه خروج، رفتن به کمپ تیف است. اگر چه از جزئیات آن "قراردادها"!! اطلاع نداشتم اما صرفاً بخاطر اینکه آنها را دچار "مشکلات بزرگ" نکنم قبول کردم که مرا تحویل کمپ تیف بدهند (که البته تمام این حرفها دروغی بیش نبود و از آن پس هر کسی را که میخواستند در زیر چتر حمایتی آمریکا براحتی به خارج از عراق می فرستادند).

ماهیت تبلیغاتی که دم و دستگاه سازده درباره تیف بعمل می آوردند، برایم روشن بود. تبلیغات در مورد شرایط صنفی و زیستی هم که چیز مهمی نبودند... آنگاه حتی بدون برداشتن وسایل فردی که از نظر من بمعنای واقعی کلمه "عین نجاست" ("پلید" و اموال مسروقه مردم عراق...) بودند به یکی از ساختمانهای اسکان منتقل شدم. شب هنگام یکی از نفرات آن سیستم که سابقاً تحت مسئول من بود مراجعه کرده تا در تکه کاغذی بنویسم که تا زمان تحویل به آمریکاییها در آنجا خواهم ماند. همچنین بنویسم که کلیه مدارک شخصی ام را تحویل گرفته ام!!؟؟ گفتم برو چیزی نمی نویسم... ساعتی بعد بازگشت و با حالتی نزار گفت: برادر سعید تو که اینها را میشناسی تا نویسی دست از سر من بر نمیدارند... آنچه را میخواست برایش نوشتم و او تشکر کرد و رفت.

شب بعد همراه با اسکورت مرا تحویل آمریکاییها دادند. بعد از بازرسی تختی خوابی بدستم دادند و شب را در زمینی رو باز به صبح رساندم.

البته کار جدایی برای همه به این سهولت!! نبود و نفرات را تحت فشارهای زیادی برای جدا نشدن قرار میدادند... بسیاری مجبور به فرار میشدند و گاه با پای برهنه و لباسی نامناسب خود را به کمپ تیف میرسانند....

**"کمپ تیف"**





# SPARTAN COUNTRY SAND STORM



TIPF suffers minor damages. A few light poles knocked down, a tent from block #2 was uprooted, OE-254 blew down, and part of the roof of a tower was blown away.

*Spartans!*  
15 May 05



# SPARTAN COUNTRY SAND STORM

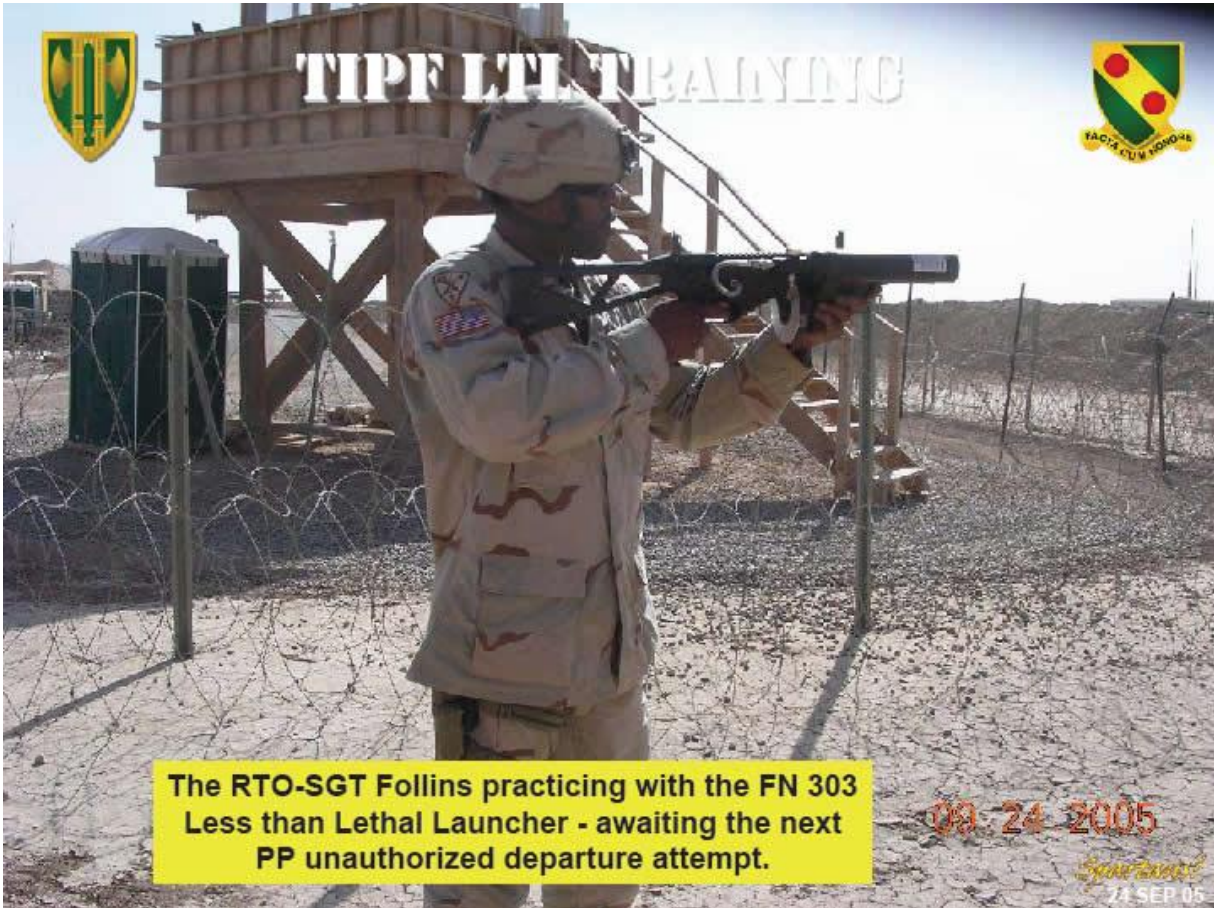


The MKT and Cooking Area for the TIPF hung tough during the second wind assault



[Click Here for Video](#)

*Spartans!*  
15 May 05



**The RTO-SGT Follins practicing with the FN 303  
Less than Lethal Launcher - awaiting the next  
PP unauthorized departure attempt.**

**09 24 2005**

*Spurs*  
24 SEP 05



# SPARTAN COUNTRY SAND STORM



**View of Out of TIPF. it keeps as a military prison. without any outer connection**





چند عکس را منتشر کردم تا با دیدی عینی تر، با تیف آشنا شده و از بسیاری توضیحات بی نیازمان کند. لذا نیازی نیست که بخواهم از طول و عرض و مشخصات فیزیکی و انواع و اقسام سیم خاردار و خاکریز و نگهبان و برج و بارو و رفتارها بنویسم.

### آمار و ارقام و وضعیت پرسنلی!!

زمانی که من وارد تیف شدم، حدود 550 نفر در آنجا حضور داشتند. و در کل حدود 800 نفر به آن وارد شدند. دم و دستگاه شازده با توجه به روند رو به تزاید جدا شدگان و برای رد گم کنی، در همان اوان کار اطلاعیه ای از طرف شورا داده و آمار افراد را 200 نفر ذکر کرده بودند و بعد از آن هم فقط به همان اطلاعیه اشاره میکردند و هیچگاه جرأت نکردند که اشاره ای به آمار واقعی نفرات جدا شده بکنند. خوب است شازده اسامی کلیه افراد وارده به تیف را با تمامی مشخصاتشان منتشر نماید تا سیه روی شود هر که در او غش باشد.

البته از زمان بسته شدن تیف عده ای دیگر نیز بصورت پراکنده جدا شده و عده ای نیز بصورت دستجمعی در آلبانی جدا شده اند که فکر میکنم مجموعاً حدود 200 نفر میشوند.

تعداد کل افراد تشکیلات که دیگر همگی در اشرف گرد آورده شده بودند ( البته منهای 160 نفری که همراه ملکه به کنار روز سن هجرت انقلابی کرده بودند!) 3400 نفر بود. و اگر امروز شازده اعداد 3400 یا 3000 و امثالهم را منتشر میکند باز هم فریبکاری است و فقط عدد سازی و برای فرار از واقعیت است. مطمئناً جریانی که اسامی کلیه نفرات کمیته مرکزی و شورای مرکزی را چند باره منتشر کرده مانعی ندارد که برای روشن شدن واقعیت یکبار دیگر نیز اسامی را منتشر تا واقعیت روشن شود.

به این ترتیب ملاحظه می کنید علیرغم همه آن تمهیدات و فریبکاریها و ممانعت های جدی که برای جدا شدن افراد بعمل آوردند، واقعیت این است که بصورت میانگین از میان هر سه و نیم نفر، یک نفر جدا شده است. و الباقی را هم که روشن است با چه دورغ و دغل ها، فریبکاریها، تعهدات و کاغذها و فشارهایی نگه داشته اند.

آمارهای فوق صحیح است و اگر ادعای دیگری وجود دارد، فقط در صورت انتشار کلیه اسامی از زمان اشغال عراق تا به امروز معتبر خواهد بود.

بسیاری بیاد دارند که تا قبل از سقوط صدام، شازده با صرف پولهای کلان در روزنامه و مجلات آمار تا پنجاه هزار نفر را جار میزد... بعد از سقوط صدام در جلسه ای با حضور تعداد کمی از فرماندهان این موضوع مطرح شد که حال با رو شدن آمار واقعی این تناقض را چگونه باید پاسخ داد... یکی از سران شورای رهبری با طعنه و لبخندی ملیح! اضافه فرمودند که: مگر شما (یعنی ما فرماندهان) نمیدانید که عمده نیروها قبل را سرنگونی صدام و در جریان تهاجم به ایران رفتند!؟! منظور شازده خانم این بود که باید چنین پاسخی داد!

روشن است که هیچکس آرزو و یا حتی تخیل چنین روزهایی را نیز نمیکرد اما مگر نه اینکه "خانه عنکبوت سست ترین خانه هاست"؟ همچنین روشن است آنکه خواهان به نابودی کشاندن این نام و این تشکیلات می باشد و در عمل بدنبال تبدیل یکسره آن به مزدوری قدرتهای استعماری است، کیست.

یادداشتهایی را با عنوان "تشکیلات آهنین، یا، مشت آهنین" منتشر کردم. این جریان با ایجاد انواع و اقسام حصارهای فیزیکی و قطع رابطه با دنیای خارج و شکنجه و کشتار و اهرمهای روانی بسیاری، موفق شده بود که افراد را در آن "بدتر از زندان" نگه دارد و همیشه فخر بفرشد که صاحب تشکیلاتی آهنین بوده است... حال شاید روشن شده باشد که واقعیت چیست و چه بوده. یکبار دیگر نوشته بودم که شازده تنها آرزوی این بود که با لنین مقایسه شود... آن آرزو که محقق نشد، اما در این زمینه ها و در اشل سه هزار و چهارصد نفر انسان مفلوک و یک قرارگاه پنج در پنج کیلومتری می توان او را با گماشتگان استالین در کمپ های سبیری مقایسه کرد! او بشدت از همین هم راضی است و بهمین دلیل هم دست از سر آدمها بر نمیدارد. حیات او به همین رنج و عذابها وابسته است.

... همه رقم آدم با سطوح تشکیلاتی متفاوت در تیف پیدا میشد که اطلاعات بیشتر را در اینترنت می توانید بدست آورید. بخشی از این نفرات همان بندگان خدایی بودند که با هزار دوز و کلک به عراق و اشرف آورده بودند، و حال که مجالی پیدا شده بود، فرصت را غنیمت شمرده و خود را به تیف می رسانند. بدنبال هر فراری، "نماینده ولی فقیه در اشرف" (مژگان پارسائی) و چند نفر دیگر به تیف مراجعه و تلاش میکردند تا با تطمیع و وعده و وعید، افراد را بر گردانند... که جز آبروریزی بیشتر سودی برایشان نداشت....

26 آذر 92 (17 دسامبر 13)

سعید جمالی (هادی افشار)

saeidjamali@yahoo.com